



از محترم داکتر اسدالله حبیب

آدمی هم پیش از آن کادم شود، بوزینه بود

=====

=====

آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود
سخنانی در پیرامون بیتهای از بیتهای بیدل

بیتهای که در نظر دارم از سالها در حلقه های شماری از دوستداران سخن بیدل بحثهایی را برانگیخته است. دلیل آن هم یکی دو ترفند ذهن فریب شاعرانه و فرضیه تکامل انواع و تقابل ظاهری آن از دید متعارف و عامیانه با پذیرفته های دینی می باشد. بحث علمای قرآن بر تیوریهای تکامل انواع « ترانسفورمیزم » و نبات انواع « فیکسیزم » که مفصل و جالب است، بیرون ضرورت و ظرفیت این نوشته پنداشته میشود. بیت آماج چنین است:

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود

نکته بی که این بیت را چشمگیر ساخته است، شباهت آن با فرضیه تکامل انواع داروین در زیستشناسی است، یا درستتر همسانی فرضیه داروین با این اندیشه است، آنهم روایت عوامانه مشهور شده آن که انسان از بوزینه پدید آمده است!

بیدل بین سده های هفده و هجده ترسایمی زیست (1644 تا 1721) و داروین در سده نوزده ، در سال 1809 زاده شد و در سال 1882 درگذشت. داروین هشتاد و هشت سال پس از خاموشی (بیدل به دنیا آمد و فرضیه تکامل انواع و پیدایش انسان را از هیمنیها و یا جانوران انسان نما . نه بوزینه امروزی) از روی فسیلهای کشف شده از چهارمیلیون سال پیش انتشار داد (اندیشه پیدایش موآلید ثلاثه : جماد ، نبات و حیوان و رسیدن به مرحله ظهور انسان ، به صورت سیر جوهر هیولا و رسیدن از شکلی به شکلی و صورت بستن مولودی پس از مولودی در شرق پیشینه دراز دامنی داشته است.

پیش از این حکیم سنایی که بین سده‌های 11 و 12 میلادی می زیست (وبین سالهای 1131 و 1141 در گذشته است) در مثنوی سیرالعبادالی المعاد سروده بود :

گرچه در اصل کودکی بودم نزد او چوب و نی یکی بودم

چون گیا بیخبر همی خوردم باگیا همسری همی کردم (۱۳۱۶ ص 7)

در زیست‌شناسی معاصر فصیلی که از سه ملیون سال پیش است جانوری انسانما را با دندانهای نیش مانند سازگار با گیاه خواری نشان می دهد و فصیل دیگر از همان جانور که یک ملیون سال قدیم است ، نشانه گیاهخواری ندارد. بیولوگها با آزمایش گویا دریافته اند ، که در بدن انسانها سلولها ونسجهای نباتی وجود دارد .

مولانا که در سده سیزدهم میلادی می زیست (تولد 1207 و درگذشت 1273) هم در دفتر سوم مثنوی گفته است:

از جمادی مردم ونامی شدم	وزنما مردم به حیوان پرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی زمردن کم شد
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملایک پروسر

یا در مناجاتی می سراید:

صد هزاران حشر دیدی ای عنود	تاکنون هر لحظه از بدو وجود
از جمادی بی خبر سوینما	وزنماسوی حیات و ابتلا
باز سوی عقل و تمییزات خوش	باز سوی خارج این پنج و شش

یعنی این اندیشه تکوین مرحله پی عالم نزد شرق و عرفای خراسانی شناخته بوده است زیاده بر آن بعض میان دو مرحله میانگینی را هم نشان داده اند ، مانند شیخ محمود شبستری که بین سده های سیزده و چهارده میلادی می زیست (1340_ 1288) در کتاب مرآت المحققین می «و در این مقام از احوال اغراض همین مقدار کافی است. پس جوهر بر پنج قسم باشد: عقل «نویسد: و نفس و هیولی و جسم و صورت؛ و جسم مرکب چون معادن و نبات و حیوان و انسان؛ و جسم بسیط چون افلاک و عناصر و این ابیات این مجموع را شامل است :

اول ز مکونات عقل و جان است
و ندر پی آن، نه فلک گردان است
زین جمله چوبگذری چهار ارکان است
پس معدن و پس نبات و پس حیوان است

دیگر بدانکه در مراتب مرکبات، میان معادن و نبات، متوسط مرجان است، یعنی در شکل و صلابت همچو سنگ است ولیکن در دریا میروید و همچو نبات از میان آب برمی آید چون خشک شد سنگ میگردد و متوسط میان نبات و حیوان، درخت خرما است که چند خاصیت حیوان دارد، یعنی چنانکه در حیوان مذکر و مؤنث هست در او نیز هست، چنانکه تا مذکر حیوان به مؤنث نزدیک نشود بار نگیرد، درخت خرما نیز تا مذکرش ندهند بار ندهد. دیگر چنانکه حیوانات را سربیرند هلاک شوند، درخت خرما نیز چون سرش ببرند هلاک شود و متوسط میان حیوان و انسان بسیار است، اما آنچه ظاهر تر است کپی است، یعنی بوزینه، که همه اعضای او به مردم ماند. و این متوسطات برای آن اندکه هر یک بدایت مرتبه‌ای عالی خود اند و نهایت اسفل، تا سلسله موجودات و مراتب ایشان مرتب باشد. «(مرآت المحققین، شیخ محمود شبستری، ص 9 و 10)

اکنون می توان گمان برد که داروین در کاوشهای خود، الهامی از فرضیه های شرقی گرفته بوده باشد. می گذریم به شرح بیت بیدل. بیدل می گوید:

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد
آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود

در این بیت یک نکته فلسفی به زبان شعر در مصرع نخستین و یک نکته اجتماعی در مصرع دومین بیان شده است. بین هر دو مصرع هیچ پیوند دستوری وجود ندارد. بر آن بنا بیت مورد نظر را می توان دارای آرایه معادله شناخت. همچنان می توانیم آنرا در صنعت مدعا مثل بپذیریم در این صورت مصرع نخستین بیانگر مدعا نه بل که مثال است.

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد، یعنی نشده است یا نمی شود. در غزلی که این بیت جای دارد هیچ بحث فلسفی هیولا و صورت نیست. بنابراین مدعا را در مصرع دوم باید جست. و زیاده بر آن در این مصرع که یک جمله خبری است، یک نکته ذهن فریب است و آن واژه صورت در کنار شکل.

بیدل صورت را به معانی رخسار، فورم شعر، ظاهر هر چیزی و مترادف شکل نیز به کار برده است، مانند:

بیدل این صورت و شکل آن همه نیست
آدمی معنی دیگر دارد

مگر صورت در این بیت به معنای فلسفی آن یعنی تحقق پذیری، عینیت یابی و هست شدن چیزی به کار برده شده است.

یعنی شکل، بدون هیولا همان جوهر سیال که در همه هستان و در همه هستی هست، نمی تواند عامل عینیت یابی شی باشد.

مدعا در مصرع دوم است. «آدمی» در برابر آدم در همین مصرع معنای همه جامعه بشری را دارد و «آدم» چکاد تکاملی و فرهیخته گی آن و راس مخروط آدمی است. آدمی هم برای رسیدن به مقام آدم به هیولا نیازمند است و هیولا همانا معنویتی است که زیر عنوان آدمیت شناخته می شود یعنی همه هوش و خرد و تخیل و عواطف و زبان، یا شرط بنیادی آدم شدن آراستگی به هیولای آدمیت است، نه شکل آدمی.

نکته ذهن فریب دیگر عبارت « بوزینه بود » است. مگر بیدل باور دارد که انسان از بوزینه پدید آمده است؟ اگر چنین نیست ، چرا حکم قاطع می کند و « بود » می گوید؟ اکنون اندکی درحاشیه ، به این بیتهای بیدل توجه بفرمایید:

شعله یی بودم کنون خاکسترم مفت طلب
سوختن عریانی ام را جامه احرام کرد

شگفتا که بیدل گویا کدام زمانی شعله بوده وبعد خاکستر شده است!؟

چون سبحة در این سلسله بیگانگی نیست
سر هاهمه پا بود ، که پاها همه سر شد

وباز شگفتا که در تاریخ ، کدام زمانی، گویا سرها همه پا بوده اند! ؟

زین باغ بس که بی ثمری آشکار بود
دست دعای ما همه برگ چنار بود

وباز هم عجا که در زمانی و در روزگاری دستهای دعا برگهای چنار بوده اند! نه ، چنان نبوده است ، نه بیدل شعله بوده و نه خاکستر شده و نه سرها همه پابوده اند و نه دستهای دعا برگهای چنار بوده اند. فعل معین یا فعل معاون یا رابطه «بود» و «است» هم برای پیوند دادن گزاره با نهاد می آید و هم برای گره زدن طرفین تشبیه در تشبیه بلیغ. تشبیه بلیغ آن است که طرفین تشبیه ، مشبه و مشبه به ذکر می شود مگر ادات تشبیه و وجه شبه محذوف می مانند.

در مثالهای آورده شده بیدل در روزگاری مانند شعله می سوخته است و سپس مانند خاکستر سرد شده است. در روزگاری سرها یا ذهنها مانند پاها به هر سومی شتافته اند و دستهای دعا هم از بی اثری مانند برگهای چنار بوده اند.

و بر همان بنا در مصرع : آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود.

یعنی آدمی هم پیش از آن کادم شود ، یا به اوصاف عالی و والای آدمیت آراسته گردد، مانند بوزینه بوده است. توضیح این که آدمی با شکل محض آدم شمار شده نمی تواند و زمانی آدم شناخته می شود که با هیولای آدمیت آراسته گردد. و یا آدمی پیش از آن که با همه معنویت انسانیت آراسته گردد، ذیروحي شبیه بوزینه می باشد.

پیام شاعر این است : همچنان که در کاینات برای پیدایی هر پدیده هیولایی می باید و شکلی، تحقق انسان نیز با وجود و پیوستن شکل و معنویت انسانی میسر می شود، نه تنها با داشتن اندامها و هیكل و پیکر آدمی.

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد

آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود